

# بودنی چون بخواهد بود

با آه، اشک و افسوس از تاریخی که بر خاک می‌ریزد

O سید محمد طلوعی برارنده



عنوان کتاب: افسانه شیرین و کارنامه اردشیر بابکان  
نویسنده: محمدرضا یوسفی  
تصویرساز: پژمان رحیمی زاده  
ناشر: نشر پیدایش  
نوبت چاپ: اول - بهار ۸۲  
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه  
تعداد صفحات: ۱۴۰ صفحه  
بها: ۹۵۰ تومان

«قاسم هاشمی نژاد»، هیچ کدام نام نویسنده بر خودشان نگذاشته‌اند و اگر باز باخواندن نام «محمدرضا یوسفی»، به عنوان نویسنده، خیال کرده‌اید با شما شوخی کرده‌اند، اشتباه می‌کنید.

## دستی بر آتش سرد

کارنامه اردشیر بابکان، جزو معدود متون غیر مذهبی باقی مانده از دوره ساسانی است و داستان گونگی‌اش همیشه وسوسه بازآفرینی و نگاه مجدد را ایجاد می‌کند؛ چه این که فردوسی را تحت تأثیر این کتاب می‌دانند و همین داستان گونگی این متن یگانه است (که قرار بوده شجره شاهان ساسانی را به هخامنشیان متصل کند و مرزهای ساسانی را به مرزهای زمان کوروش برساند) که حتی امروز آن را خواندنی می‌کند؛ حتی اگر زبان پهلوی مرده باشد. ترجمه‌هایی که از این متن به زبان فارسی امروزه شده و شاید

از این که بگذریم، دو نکته مهم را باید یادآوری کنیم. اول آن که اگر کارنامه اردشیر بابکان را بخشی از یک نوشته عظیم‌تر فرض نکنیم، حداقل این مکتوب جزء معدود آثار غیردینی ایرانی است که بعد از هجوم اعراب، در امان مانده و اگر حتی آن را نوعی تاریخ‌سازی غیر واقعی خاندان ساسانی، برای اتصال خود به فرّه ایزدی و خاندان هخامنشی بدانیم، باز هم بخش عمده‌ای از واقعیت به قدرت رسیدن ساسانیان را دربردارد و تکملاً «افسانه شیرین» بر بالای «کارنامه اردشیر بابکان» که روی جلد نوشته شده، انگار که شوخی باشد، نه بی تمیزی بین افسانه و حقیقت و تاریخ. دوم آن که در تمام نسخه‌های سابق بر این، اسم‌ها همیشه یادآور برگردان زبان پهلوی به فارسی بودند و از «خدایار دستور شهریار ایرانی» و «کسروی» تا «دکتر بهرام فره‌وشی» و

برای شروع این نقد، باید شرایط نابرابری را که بین «من/منتقد» و «نویسنده/برگردان» برقرار بوده یا، متذکر شوم؛ چه این که من از وجود شش نسخه ترجمه «کارنامه اردشیر بابکان» مطلع بودم و هنگام نوشتن این سطور، سه نسخه متفاوت از آن را در اختیار داشتم که انگار «یوسفی» با حوصله آنها را نخوانده. هم‌چنین آشنایی اندکی با تاریخ دارم که در شکل حداقلی‌اش مثلاً این است که سلسله ساسانی به دست تازیان درهم پیچیده شد و بعد از چند قرن سکوت فرهنگی، فردوسی بزرگ (به روایتی تحت تأثیر همین مکتوب کارنامه اردشیر بابکان) شاهنامه را سروده و قطعاً در عصری که هنوز رستمی نبود، اردشیر نمی‌توانسته «چون خورشید تابان و قوی بنیه چون کودکی رستم دستان» دنیا بیاید.

دوباره بشود، همه جذابیت متن را تایید می‌کنند و البته می‌شود تصور کرد که برای کودک و نوجوان امروزی نیز جالب باشد.

اما رساندن این میراث هزار و چند صد ساله به دست کودک و نوجوان امروزی، چگونه صورت گرفته و او از این آتشی که روشن شده، چه نصیبی می‌برد؟ یا شاید بهتر باشد با طرح این مسئله شروع کنیم که «شیر بیال و دم و اشکم» اصلاً شیر هست؟

#### زبان از دست رفته

زبان مهم‌ترین شناسه یک اثر است و مثلاً برای تشخیص زمان خلق اثری فجری، کافی

است به خصوصیات زبانی متن توجه کنیم؛ نثر مکلف و منشیانه سربرمی‌آورد و متن را افشا می‌کند. بدین معنی، زبان مهم‌ترین عامل طبقه‌بندی یا بازشناسی یک متن در دوره‌های تاریخی یا تمیز نویسنده‌ای از نویسنده‌ای دیگر است. دیگر این که زبان خصوصیات اجتماعی دوره نگارش را حمل می‌کند. تبدیل چیزی دیروزی مثل زبان کارنامه اردشیر بابکان به زبان امروزی، کاری پرخاطره است و در این تبدیل، بسیاری چیزها از دست می‌رود (این مسئله امری طبیعی است)، اما آن چیزی که یوسفی از زبان «کارنامه...» گرفته، سرعتی است که روند حوادث

**تبدیل چیزی دیروزی مثل زبان کارنامه اردشیر بابکان به زبان امروزی، کاری پرخاطره است و در این تبدیل، بسیاری چیزها از دست می‌رود (این مسئله امری طبیعی است)، اما آن چیزی که یوسفی از زبان «کارنامه...» گرفته، سرعتی است که روند حوادث در هر جمله طی می‌کند. اگر این مسئله را به حساسیت کاتب‌های عصر ساسانی منسوب نکنیم، بی شک زبان «کارنامه...» یکی از سریع‌ترین زبان‌های به کار گرفته شده داستانی است**

در هر جمله طی می‌کند. اگر این مسئله را به حساسیت کاتب‌های عصر ساسانی منسوب نکنیم، بی شک زبان «کارنامه...» یکی از سریع‌ترین زبان‌های به کار گرفته شده داستانی است و مثلاً سرعت بی نظیر حوادث و اطلاعاتی را که در این چند جمله داده می‌شود، با نمونه‌اش در «کارنامه...» یوسفی مقایسه می‌کنم (سعی کرده‌ام آن جایی را انتخاب کنم که یوسفی داستان‌پردازی کم‌تری کرده):

«فردا روز اردوان کنیزک را می‌جست و کنیزک بر جای نبود. ستوربان آمد و اردوان گفت دوش، بیگاه، اردشیر با دو بارگی شما رفتست. اردوان دانست پس کنیزک من با اردشیر گریخت رفت. و چون خبر از گنج شنود رنجه دل گشت. سالار اخترشناسان را بخواند. گفت به ستاره بازنگر زود تا آن گنهگار و آن روسی رسوا کجا گریخته‌اند و کیم خواهند به دست آمد.»<sup>۴</sup>

متن بالا در شش جمله، حوادث بعد از فرار اردشیر از دست اردوان به همراه کنیزک محبوب اردوان را شرح می‌دهد. البته اطلاعاتی که خواننده دارد و اردوان ذره ذره به دست می‌آورد، باعث می‌شود که خشم و رنجگی‌اش منطقی به نظر برسد. حالا متن یوسفی را می‌خوانیم:

«سپیده دم بود که به اردوان شاه گفتند: اردشیر بابکان با کنیز دربار، گلنار گریخته است. رنگ از رخسار اردوان شاه پرید. به یاد سخنان خوابگزاران افتاد که گفته بودند از امروز تا سه روز دیگر، هر بنده‌ای که از چنگ خداوند خود بگریزد و او را دستگیر نکنند، او به پادشاهی و شکوه و بزرگی خواهد رسید. فریاد از دل برکشید. خوابگزاران را فراخواند و گفت: بیندیشید که اردشیر و کنیز به کدام سوی گریخته‌اند و سپاهی آمده سازید تا از پی آنان بتازیم»<sup>۵</sup>

می‌توان دریافت که زبان یوسفی، چه به لحاظ نحو و ساختار جمله، چه آرایه‌ها و ترکیب‌های برساخته، هیچ شباهتی به زبان کارنامه ندارد و «رنگ از رخساره دادن» و «فریاد از دل برکشیدن»، بسیار شبیه‌تر به توصیفات و داستان گویی‌های شاهنامه است تا «کارنامه اردشیر بابکان».

زبان توصیفی شاهنامه، البته دلایل خاص خودش، از جمله غنای زبان فارسی رایج بین مردم و زنده کردن کلمات مهجور را دارد، اما آن چه یوسفی به آن توجهی نکرده، زبانی فراخور حال کودک و نوجوان امروزی است.

احتمالاً این زبان احتیاج به شرح بسیاری از کلمات «کارنامه اردشیر بابکان» دارد. به طور مثال، «قره» به توضیح و باورپذیری کافی نیاز دارد. نه فقط توضیح پانویس صفحه دوازده کتاب کافی نیست، بلکه موجب سردرگمی و عدم



ماهروی / نگاری پر از گوهر و رنگ و بوی  
براردوان هم چو دستور بود / بر آن خواسته نیز  
گنجور بود  
برو بر گرامی‌تر از جان بُدی / به دیدار او شاه  
خندان بُدی  
۹- خبرنگار سیمای جمهوری اسلامی، از وزیر  
اقتصاد افغانستان پرسید: «شما چه قدر حقوق دارید» و  
او گفت «تقاعد دارم». خبرنگار که نمی‌دانست تقاعد  
چیست، گفت: «نه، منظورم این است که چه قدر  
ماهینه می‌گیرید؟» وزیر لبخندی به زبان ندان فارسی  
زبان زد و گفت: «شما می‌گویید بازنشستگی، اما  
درستش تقاعد است؛ من حقوق تقاعد دارم.»

همسایگان مان فارسی را درست‌تر از ما صحبت  
کنند<sup>۱</sup>، الزامی است. اما آن چه مهم‌تر می‌نماید؛  
این کار احتیاج به تحقیق و دانستگی زبان کهن  
دارد و کسی که به کار تصحیح و برسازی متون  
کهن با زبان امروز می‌آید، باید حداقل دانش  
تاریخی و آموختگی ادبی را داشته باشد و آن چه  
از این کتاب معلوم است، «یوسفی» هیچ کدام را  
نداشته و البته در شگفت هستم که چرا باید به  
تاریخ و گذشته سرزمینی این چنین ظلم کرد و هر  
کسی از راه می‌رسد، چه خودی، چه غریبه، جز  
سنگ چیزی نمی‌زند.

### پی نوشت

**زبان توصیفی شاهنامه، البته دلایل خاص خودش،  
از جمله غنای زبان فارسی رایج بین مردم و  
زنده کردن کلمات مهجور را دارد،  
اما آن چه یوسفی به آن توجهی نکرده،  
زبانی فراخور حال کودک و نوجوان امروزی است**

۱- تا آن جا که می‌دانم،  
شش نسخه از ترجمه کارنامه  
بابکان موجود است: ۱- نسخه  
چاپ بمبئی (۱۸۹۹)، به ترجمه  
«خدایار دستور شهریار ایرانی» ۲-  
نسخه سال ۱۳۴۲ احمد کسروی  
که انگار قبلاً به صورت دوره، در  
مجله ارمغان چاپ شده. ۳-  
نسخه چاپ سال ۱۳۱۸ صادق  
هدایت ۴- نسخه چاپ سال  
۱۳۲۹ محمد جواد مشکور ۵-  
ترجمه سال ۱۲۵۴ دکتر بهرام  
فروهوشی که توسط انتشارات  
دانشگاه تهران چاپ شد ۶-  
ترجمه سال ۱۳۶۹ قاسم  
هاشمی نژاد  
۲- از بین این نسخه‌ها، آن  
را که هدایت ترجمه کرده و در  
روزگار جوانی ام، با پیچ‌پیچ  
زیرگوش کتاب فروش، قاچاقی  
مثل چیزی حرام زیر کاپشن زدم  
و با ترس تمام راه تا خانه را دویدم  
و پاییدم، بیشتر دوست دارم.  
۳- افسانه شیرین کارنامه  
اردشیر بابکان / محمدرضا  
یوسفی / نشر پیدایش / چاپ  
اول: بهار ۱۸۲ / صفحه ۵۳  
۴- کارنامه اردشیر بابکان  
(از متن پهلوی) / قاسم  
هاشمی نژاد / نشر مرکز / چاپ  
اول: ۱۳۶۹ / صفحه ۴۰  
۵- افسانه شیرین  
کارنامه... / صفحه ۹۴  
۶- کارنامه اردشیر... /  
قاسم هاشمی نژاد / صفحه ۳۷  
۷- همان / صفحه ۴۰  
۸- یکی کاخ بود اردوان را  
بلند / به کاخ اندرون برده‌ای  
ارجمند  
که گلنار بُد نام آن



پذیرش بنیان داستان که «فرّه» ایزدی چیزی غیر  
اردای و آسمانی است نیز می‌شود. یوسفی به  
جای معادل سازی کلام، به سمت شرح حوادث و  
داستان پیش رفته و با چند باره گویی داستان یا  
اضافه کردن شاخ و برگ مغل، کوشیده زبان اثر را  
قابل فهم سازد. به طور مثال، در جمله ذکر شده  
از صفحه ۹۴، یادآوری دوباره کلام خوابگزاران و  
ستاره گردان، چیزی بیشتر از مکرر کردن واقعه به  
علت عدم کارایی زبان نیست.

### داستان‌های شاهنامه

هرچند این نکته ذکر مکرر است، ارتباط  
کتاب یوسفی با شاهنامه غیر قابل انکار است. اگر  
در بخش قبلی به شباهت‌های زبانی کتاب  
یوسفی با شاهنامه اشاره شد، حالا قصد آشکارگی  
شباهت‌های داستانی را دارم.

«اردوان راکتیزیکی بایسته بود که از دیگر  
کنیزکان آزمی‌تر و گرامی‌تر می‌داشت و به هر  
آئینه پرستش اردوان بود آن کنیزک می‌کرد».<sup>۲</sup>  
این جمله تنها جمله مؤکد «کارنامه» اردشیر  
بابکان، درباره کنیزی است که نه نامی دارد، نه جز  
تحریریک اردشیر و سخن چینی و خیانت به اردوان،  
کاری می‌کند. در واقع چهره زنی که در کارنامه  
تصویر می‌شود، چیزی جز تصویر همیشگی زن  
خائن نیست و هرچند این خیانت در جهت داستان  
پیوستن فره ایزدی به خاندان ساسانی است، با این  
همه کاتب بی نام، کنیز را روسپی می‌خواند.<sup>۳</sup>

در کتاب یوسفی اما این کنیز «گلنار»<sup>۴</sup> نامی  
است که تحت تاثیر هویت تاریخی‌ای که شاهنامه  
به زنانی چون رودابه و منیژه داده، به قهرمانی  
بدل می‌شود تا اسطوره‌های هنگامه مادر شاهی را  
دو زوال مردانگی آمدان زنده کند. تاریخ ندانی  
یوسفی، این جا هم کار دست او داده و زن‌های  
قوی داستان‌های بعد از اسلام را به قبل از آن  
برده (در واقع زنانگی در دستان شیخ ابوالقاسم  
فردوسی، ابزاری برای زخم زدن بر غیرت مردان  
ایرانی است در هنگامی که مرزهای ایران، به  
دست مردان بزرگی چون انوشیروان، به زمانه  
داریوش کبیر رسیده بود و البته داستان‌های  
خوابگزاران را که بدل آتش‌های مقدس زمانه  
ساسانی اند، تحت تاثیر شاهنامه (مخ ها نماد  
حکومتی دینی) به مقدسات گرفته و آذر فرَنبِغ،  
آذر گُشَسَب آذر بُرُزین مهر را که اسم مکان  
هستند، به شخصیت‌های داستانی تبدیل کرده  
است.

### در اهمیت بر ساختگی

در این که نسل نو، به آشنایی با چهرهای  
کهن نیاز دارد، شکی نیست و بازخوانی متون  
برای نسلی تا تبارشان تاریخ شان و زبان شان را  
بشناسد که هر روز بنا به دلایلی گسترش عام‌تری  
پیدا می‌کند (و روزی احتمالاً می‌رسد که